

دو سند تاريخى

مربوط به نخستين سالهاى سلطنت رضا شاه

در دومين سال سلطنت شاهنشاه فقيد (رضا شاه) پليس تهران از توطئه‌اى كه به قصد كشتن معظم له ترتيب يافته بود پرده برداشت و عاملان سوء قصد را توقيف كرد . دخالت خارجيان در اين قضيه ، و اينكه آيا اصولاً دست آنها در نقشه سوء قصد به جان شاه كار مى‌كرده يا نه ، تا كنون بدرستى محرز نشده . ولى به هر تقدير انگليسى‌ها كه هميشه منتظر اين قبيل فرصتها هستند تا حريف‌را بدنام كنند ، شهرت دادند كه سفارت شوروى با عاملان سوء قصد ارتباط داشته است . اين شايعات مؤثرواقع نشد زيرا كه شورويها در اين تاريخ حقيقتاً از سياست مستقل و ملي رضاشاه (كه هدفش برچيدن نفوذ استعماري بر يثانها از جنوب ايران بود) پشتيبانى مى‌كردند و بريد به نظر مى‌رسد كه خود را در چنين نقشه‌اى كه مآلاً به ضررشان تمام مى‌شد سهيم كرده باشند .

به هر تقدير مقامات رسمى شوروى ضمن دو مقاله مشهور در روزنامه دولتى ايزوستيا (كه ترجمه هر دو در اينجا نقل مى‌شود) به شايعاتى كه منابع معلوم الحال انگليسى در ايران منتشر كرده بودند پاسخ دادند .

مقاله اول روزنامه ايزوستيا (مورخ ۵ و ۴ اكتوبر ۱۹۲۶)

د حادثه‌اى كه مدت‌ها انتظار وقوعش مى‌رفت سرانجام تحقق يافت . در ايران غربى طغيانهاى جديد قبائل كرد شروع شده و در خود تهران مأموران پليس از توطئه‌اى خطرناك براى كشتن رضا شاه پهلوى پرده برداشته‌اند . استانهاى غربى ايران (كردستان و كرمانشاهان) كه در مجاورت بين النهرين قرار دارند از مدت‌ها به اين طرف ، عرصه‌اى مساعد براى فعاليت‌هاى جاسوسان انگليسى شده‌اند و بذر شورش و نافرمانى است كه اتصالاً ميان قبائل چادر نشين اين مناطق پاشيده مى‌شود . اما اگر دست پنهانى انگليس در تحريك عشاير غرب تا كنون نامرئى مانده بود ، در جريان سوء قصد اخير به جان شاه ، اين پنجه غدار كاملاً مرئى شده است زيرا از آستين كسانى بيرون آمده كه همه‌شان را مردم مى‌شناسند و مى‌دانند كه از مزدوران و سرسپردگان قديم سفارت انگليس هستند . ميان اين توطئه‌گران كه قصد كشتن شاه را داشته‌اند دو تن روزنامه‌نگار به نام سر كشيك زاد و حثيم هستند كه

تمسب و فعالیت آنها برای حفظ منافع بریتانیا در ایران زیانزد خاص و عام است و تمام روزنامه نگاران تهران از آن خبر دارند .

جریانات اخیر تهران ؛ از اوضاع بسیار جالبی پرده برمی دارد و نشان می دهد که نقشه ها و آرزوهای قدیم بریتانیا در ایران نقش بر آب شده است . موقعی که رضا شاه به سلطنت رسید ، انگلیسی ها هیچ گونه مخالفتی با تغییر سلسله نکردند که سهل است به ظاهر طرفداری هم از رضا شاه کردند زیرا امیدوار بودند که بدین وسیله مانع از ایجاد حسن تفاهم و همکاری دوستانه میان معظمله و اتحاد جماهیر شوروی گردند . سیاست آنها مبنی بر این اعتقاد بود که میان افکار جمهوریخواهی ما و اندیشه سلطنت طلبی رضا شاه شکافی هست و این شکاف باعث خواهد شد که رضا خان سردار سپه که مایل به ایجاد و گسترش همکاری های نزدیک با شوروی بود پس از تبدیل شدن به رضا شاه پهلوی احساسات خصمانه نسبت به ما پیدا کند . از این جهت لحن مطبوعات و روزنامه های انگلیسی که در عرض یکی دو سال پیش از سلطنت رضا شاه آشکارا نسبت به معظمله خصومت آمیز بود دقتاً (پس از صعود رضا خان به تخت سلطنت) تغییر یافت و میثاق به ستایشهای بلند و بالا گردید به حدی که پادشاه انگلستان اولین تاجگذاری بود که پیام تبریکی برای معظمله به مناسبت ارتقایش به مقام سلطنت مخابره کرد .

ما که از این توطئه ها و دسیسه بازیهای انگلیسی ها به خوبی آگاه بودیم با کمال آرامش و خون سردی ناظر اوضاع شدیم زیرا که رهنمای عملی ما در سیاست خارجی ، همان اصل عدم دخالت در امور داخلی سایر کشورها ، است که با استفاده از آن صحیح ترین ، و در بعضی موارد حتی دوستانه ترین ، روابط سیاسی را با کشورهای بورژوا برقرار کرده ایم . دهمورد ایران هم ، به پیروی از همین اصل به روابط دوستانه خود با حکومت ایران و با تاجدار نوینش (رضا شاه) ادامه دادیم زیرا حقایق عینی جای تردید بر ایمان باقی نگذاشته بود که این مرد به علت خوی و خصلت نظامی اش و نیز تحت تأثیر اوضاع و شرایط تاریخی کشورش ، رسالت مهم خود را که عبارت از آفریدن یک دولت مقتدر ایرانی بر پایه تمرکز قوا و از بین بردن بقایای فئودالیزم در ایران باشد ، در آتیه به بهترین وجهی ایفا خواهد کرد و زمینه را برای تجدید حیات اقتصادی کشور و تأمین رفاه و سعادت دو طبقه باقیمانده - بورژواها و رنجبران - فراهم خواهد ساخت .

حوادث بعدی نشان داد که پیش بینی های ما در این زمینه کاملاً صحیح بوده است . اما انگلیسی ها که از پادشاه شدن رضا خان پهلوی امیدهایی دیگر داشتند ناگهان پی به اشتباه خود بردند و دیدند که این مرد هوشیار از آن دسته زمامداران شرقی که از نیات و خواسته های انگلستان کورکورانه اطاعت می کنند نیست . لذا بر طبق شیوه هایی که همیشه بکار برده اند و می برند شروع به استفاده از وسایلی کردند که اینهمه در چشمشان (برای پیشبرد مقاصد بریتانیا در شرق) گرامی است . یعنی کوشیدند تا قدرت حکومت مرکزی و نظام مالی ایران را از داخل مملاتی سازند و برای رسیدن به این هدف دو وسیله بکار انداختند :



رضا خان پهلوی (سردار سپه)

و ... سیاست انگلیسی‌ها مبنی بر این اعتقاد بود که میان افکار جمهوریخواهی ما و اندیشه سلطنت طلبی رضا شاه شکافی هست و این شکاف باعث خواهد شد که رضا خان سردار سپه که مایل به ایجاد و گسترش همکاریهای نزدیک با شوروی بود پس از تبدیل شدن به رضا شاه پهلوی احساسات خصمانه نسبت به ما پیدا کند ...

رضا خان پهلوی
سردار سپه

یجاد نا امنی در کشور با تحریک عشایر غرب و سوء قصد به جان خود شاه .
 اما فقای که انگلیسیان دسیسه باز تاکنون به صورت خود زده بودند ناگهان به زمین
 افتاد و رضا شاه سیمای مخوفی را که اینهمه به چشمش آشنا بود (ولی به نظر می رسید که برای
 لحظه کوتاهی آن را فراموش کرده) یک بار دیگر از نزدیک دید و شناخت . در سرتاسر
 این جریان نکته خاصی هست که نباید آن را ندیده گرفت : توطئه گران ، به قزاری که
 اسناد و مدارک کشف شده نشان می دهد ، خیال داشته اند که پای رهبران سوسیالیست ایران
 منجمله آن عنصر معلوم الحال سلیمان میرزا را به این ماجرا بکشاند و از وجودشان استفاده
 کنند . حتی پیش از آنکه نقشه خود را آغاز کنند محرمانه به سفارت ما نزدیک شدند و
 پیشنهاد کردند که برای درهم شکستن «بوغ ستمگری شاه جدید» با آنها همدست و همداستان
 شویم . ولی سفارت ما که از نیت و مقاصد حقیقی توطئه گران آگاه بود ، جوابی دندان -
 شکن به این تشبثات احمقانه داد . جوابی که حقیقتاً لایق شأن خواستاران آن بود . *
 اکنون که حقایق از پرده برون افتاده و نقشه انگلیسی ها نقش بر آب شده است ، عمال سفارت
 نکلیس در تهران با آن جسارت و بی اعتنائی همیشگی که نسبت به حقائق امور دارند ،
 سعی می کنند این شایعه را منتشر سازند که توطئه گران در خدمت بالشویک ها بوده اند و به
 دستور آنها کار می کرده اند . حتی سخاهاى تهران هم به این گونه شایعات می خندند زیرا
 در ایران امروز کسی نیست که نداند افرادی مثل سرکشیک زاده و حثیم و همکاران آنها چه
 جور آدمهائی هستند و با کدام سفارتخانه خارجی سروکار دارند .

مقاله دوم ایزوستیا (مورخ هشتم اکتبر ۱۹۲۶)

و عمل سوء ظن آور انگلستان در برسمیت شناختن سریع و بی قید و شرط رژیم جدید
 ایران پس از تغییر سلطنت ، مفهومش به هیچ وجه این نبود که انگلیسی ها از اوضاع جدید
 این کشور رضایت مطلق دارند . اعضای عالیرتبه وزارت امور خارجه انگلیس که در تشخیص
 اذهای عملی فوق العاده مجرب و هوشیارند ، سلطنت رضاشاه را از این جهت به رسمیت شناختند
 که دیدند این نظامی مقتدر ، با این ارتش ملی که بوجود آورده ، تنها قدرتی است در ایران
 که سرانجام باید با او کنار آمد . از این رو دیپلماسی انگلستان تصمیم گرفت که با نشان
 دادن دوستی و محبت فوق العاده به پایه گذار سلسله جدید ، او را تحت تأثیر قرار دهد ،
 متمادش را جلب کند ، و با مال و وضعی بوجود آورد که در آن رضا شاه آلت فعل انگلستان
 گردد و برای منافع و مقاصد آنها کار کند . اما پادشاه جدید ایران در عمل چیز دیگری
 از آب درآمد زیرا در همان حال که روابط دوستانه کشور خود را با انگلستان حفظ کرد ،
 بدو حاضر نشد که آلت دست انگلیسی ها قرار گیرد و مطیع اوامر آنها در ایران باشد .
 در عین حال خصلت کلی استعمار در شرق طوری است که هر آن گاه که یکی از ملل
 باور زمین در صدد انتخاب یک سیاست مستقل و ملی برای خود برآید ، منافع استعماری

جریان توطئه را سفارت شوروی محرمانه در اختیار رضا شاه قرار داد .

غرب آنآ به خطر می افتد ، مثلاً عهد نامه دوستی میان ایران و ترکیه که در ۲۲ آوریل همین سال منعقد شد ضربه ای شدید بر امپریالیزم انگلستان در شرق وسطی زد زیرا هدف سیاست انگلستان در این منطقه همیشه این بوده است که دشمنی میان ایران و ترکیه را در حال جوش و غلیان نگاهدارد . در گذشته انگلستان علی‌الرسم اگراد مرزی ایران و عراق و ترکیه را به شکل حربه ای برای تولید نفاق میان این کشورها بکار می برد . از آن گذشته مساعی انگلستان دائماً در این زمینه کار می کرد که روابط میان ایران و شوروی و ایران و افغانستان را تیره و آلوده نگاهدارد . توافق اخیر ایران و ترکیه که بموجب آن دولتین متعهد شده اند که مشترکاً برای دفع کامل فتنه کردها اقدام کنند ، به هیچ وجه باب میل انگلستان نیست زیرا با بسته شدن این پیمان « مسئله کردستان » که انگلیسی‌ها با هزار زحمت آن را ایجاد کرده بودند از بین خواهد رفت . يك توافق مشابه میان ایران و افغانستان (اگر صورت گیرد) انگلستان را با دورنمایی بس ناگوار مواجه خواهد ساخت به این معنی که دسته ای از دولت‌های مستقل که قلمرو ارضی‌شان از مدیترانه تا هند گسترش دارد با پیمانهای عدم تعرض به هم پیوند خواهند خورد و روی این خط مشی کار خواهند کرد که در آتیه به هیچ وجه آلت دست انگلیس نشوند و با همدیگر جنگ نکنند .

در قبال این وضع سیاست انگلستان در ایران دفتماً يك دور کامل چرخید و شکلی کاملاً معکوس به خود گرفت . اولاً که جاسوس‌های انگلیسی عشایر کردستان را تحت هدایت سالار الدوله * به شورش علیه حکومت مرکزی ایران وادار کردند . نقشه این شورش در بغداد طرح شده بود که سالار الدوله تا این اواخر در آنجا زندگی می کرد . این شاهزاده یاغی عده ای رایزن نظامی انگلیسی در ستاد خود دارد و افسران انگلیسی و هندی رسماً در قوای تحت فرماندهی وی استخدام شده اند و مشغول کارند . نفراش با تفنگها و مسلسل‌های انگلیسی مجهزند . شورشیان که کمک‌های فراوان مالی در اختیار دارند در این اواخر به قسمتهائی از ماکو و ارومیه دست یافته اند . يك قیام مسلح دیگر در بلوچستان ایران صورت گرفته که مرکز آن دزداب است . چنانکه می بینیم در مناطقی که از يك طرف به عراق عرب (کشور تحت الحمايه انگلیس) و از طرف دیگر به بلوچستان انگلیس (واقع در قلمرو ارضی هند) چسبیده اند ، پرچم طغیان علنی علیه حکومت رضا شاه برافراشته شده است . همزمان با این تحریکات عشایری ، انگلیسی‌ها ظاهراً تصمیم داشتند که کلک خود رضا شاه را هم بکنند . چند روز قبل تلگرافهائی از ایران واصل شد به این مضمون که شهربانی تهران توطئه ای را که هدف آن کشتن رضا شاه بوده کشف کرده است بازجوئی در این زمینه منجر به توقیف اشخاصی شد که همه شان از آنکلو فیلهای معروف ایران هستند و بتدریج که دامنه بازجوئی وسع یافت سررشته توطئه به سفارت انگلیس منتهی گردید . هدفهای دوگانه این توطئه (ایجاد اغتشاشات مرزی و انجام کودتا در تهران پس از کشتن رضا شاه) به خوبی نشان می دهد که امپریالیزم انگلستان در بن بست گیر کرده است . واقعاً حماقت و ساده لوحی می خواهد که انسان در يك

* شاهزاده ابوالفتح میرزا قاجار پسر مظفرالدین شاه .

چنین دوره‌ای که جریانهای نیرومند تاریخ ملت‌های عقب افتاده را به پیش می‌راند ، هنوز دل به این امید واهی خوش کند که با ازبین بردن مصطفی کمال در ترکیه ، یا رضا شاه در ایران ، یا عبدالعزیز این سمود در حجاز ، می‌توان سیر این جریانها را که در حال دگرگون کردن مشرق زمین هستند متوقف ساخت یا اینکه بستر آنها را طوری منحرف کرد که سرانجام به هدفهایی که مطلوب بریتانیاست منتهی گردد .

ما مطمئن هستیم که مردم ایران ، بی توجه بمصالح امپریالیستها ، عملا نشان خواهند داد که استحقاق ادامه زندگی مستقل در دنیای آشفته کنونی را دارند .

پایان

فریدون توللی

حنجره

امام محمد قاضی از افاضل کوفه بود و ، تراجم و کتب وی ، بسیار ، قضا را ، آسیب سرطان ، حنجره وی ، فشردن گرفت . چند آنکه ، از بیم هلاک ، پا بچاک فرنگان در نهاد و ، زمانی چند ، به مداوای آن گزند ، شکیب آورد و ، چون معالجه بی ثمر افتاد ، ناچار ، اعظم پزشکان بر سر وی شد و ، مرورا گفت :

— یگانه علاج تو ، اینکه ، از بهر آمدوشد نفس ، حنجره ، به تیغ جراح در بسیاری و ، غده ، از گلوگاه برداری و ، تو خود دانی ، که آدمی ، این ایجاد صوت ، از مدخل نای ، به ارتعاش عصب کند و ، قطع عصب ، به قطع تکلم پیوندد (ناطقه) به همه عمر ، از میان برخاسته آید با اینهمه ، به قلع دمل و ، آغاز عمل ، فرمان تراست .
قاضی ، از پس لمحهای تأمل ، گفت :

— حنجره بر گیر ، که در آن دیار که منم ، این (عضو) را ، بود و نبود یکسان است و ، دل بر گرفتن از آن ، آسان است

حکمت

آن خوشه ، کز او ، زاده شود ، خرمن بیداد
بر ساقه رهاکن ، که در او ، صاعقه خوشتر است
و آن (تار تکلم) که بکارش نتوان برد
بر کن ، که ترا (حنجره) بی ناطقه ، خوشتر است

اندرز

تا ، کشد گربه ، در سراچه ، خروش
لب فرو بند و ، گوش دل بگشا
به ، که بانگی ، نخیزد از موشان
ای سرایت ، سرای خاموشان